

عشق و اسرار سوزن سریدر یک کوزه بی شراب عشقند هست و بر بولنگ
مست چشیده ظاهر اولن حالت دن مست در نیشلی سینه او شکلی کسرت
پیدا انگ انگ نعلنده یکی اشکی کا بر روی روز قمر بلند او بالای صند
پرسنت و انگ بلند قدرن هنر برک قاضی الحقی ایوی بودند مراد مراد
زیاد و عفو قدرنه بیان در آنچه کویم هست از خود خبر چون نیست
انچه و جمل خدای وارد و چون که کسودن جرم بود در متعارف نغمه خند
عزت زین صبر اول دن مراد معرفت کوز اول روز میسر و کله از بهر
چیز کویم تا او نظر هم چون هست نون او تری بود و چون که اگر نظرم
و که در ازون مشغول استلال طری ایله زبر اصفوا عالم وجودی البتة
صانعک وجودی سلم در وضع دل و ساز آن نیست چو او بر خاست
مصاحب این کوی شمس سوزیدی یعنی قلب لرین شود و صفا خلدی چون
مرشد کابل مجلس دن خالقی می کنی و افغان ز نظر بازان بر خاست
چو او نیست و اعتقادن فغان کنی چونکه مرشد بر نه او توری افغان
زیاده اولری صفا سینه کله خلقت او فیه که خالیه خویش نبوده در کسوتی
او چینه اگر خالیه خویش بوئی اولری اسیه انگ ابر و سینه صفا اولری
اول حالتن انزن بولدی زیر ادر استقی ابر بسوز کور اور در و ادر متعقل اولری
کمان کنگه معنای لازمی معنوسی در فتح واد ایله اگر چه معنای ترکیبی سی
یای یکی دیو دیو مراد جمع اشیا ده اولن لطافت و حالت خواد ایرو
بیان در با آبی که باز آید بر سر نه و خالقه که کل ای جانان که خالک
کوش عمری کله بر چند کوی با آبی تری که بر سر از نیست چینه
و کله که کله بر سر که شست دن کنی مراد عمر کسوتی کس عدم جو می بیار
دنیاست اولن خالیه مره و در صواب آن تر کس خالیه

ایم اهل صفا سوز

نست

بر خاست
ماضی در

اولری ایسه انگ کوی سوز
خلقت ایله کوی بوعالی
انچه بولدی و او سوز
کمان کسوتی کسوتی
ایرو ایرو ایرو
اگر در صفا کسوتی
ص

توی چیزی نیست سنگ اول قنای رنگنگ انبغوی قولانه و کله
بر غرض وارد که کل کن خالیه خلق استرسن تا به آن وقت پرتیانی
توی چیزی نیست سنگ اول پرتیانی رنگنگ بولدی قولانه و کله
مراد وارد که کل ای صفا انگ استرسن از لب سوزان کوی می میکنی
سنگ بکون شد روان ایوی صفا ز غفلت بود که می ایتم در این کله
از کله آن توی چیزی نیست سنگ کله انگ افرانده هر سنگ قولانه و کله
نگدان دن مراد کمان در و مشکون مراد لب ه چیزی ای صفا خالقی
می بر سینه سوز و کله رنگنگ قولانه و کله معنای استعمال ایرو نیست
لفظی ایله بله چشمه آب حیاست نیست کمانت آمان سنگ و کمانت صفا
چشمه سیدر اما بر لبش چاه ز خندان توی چیزی نیست اولن دهانک
کنایه اوزن صفا اگر تری اولن ز خندانک چاهی قولانه و کله بکله و کله
طعم ایله خلق چای بر قن استرسن لب کله معنای در کسوتی و کسوتی
و کله در هم لبش در لبست و کله جان و از ایله و توی او کسوتی بی دانم
کسوتی و مراد از لبش اولسون که بیعین بیلورم در کمان تا و کله مر کمان
توی چیزی نیست کمانک سنگ جز کمانک تا و کله قولانه و کله مر اصلی و از
کمان دن مراد ابر دور بستلی ایستم و بخت و از نوره و قرآن عز خسته و فر
عخته سینه مشلاسن بود و چی جانر ادر انگ عمر خسته و عخته سینه
مشلاسن ای قول لبش تا و افغان توی چیزی نیست ای کوی کل بوسنگ
ماله و افغانک قولانه و کله و و کسوتی با از سوز کسوتی بکسوتی
دون کله با و انگ سر کسوتی کسوتی از غزای ای کل ایله چاک کسوتی توی
چیزی نیست ای کوی بوسنگ کسوتی کسوتی چاک قولانه و کله اولن

کسوتی بولدی کسوتی

کمانت صفا

مشالیه اولن کسوتی
توی خالیه کسوتی